

سه‌شنبه • ۲۱ مرداد ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۲۰۸۵ • ۷

شرق

روزنامه

اندیشه

خانه‌های روستایی با آشپز خانه این، بی حمام، بی دستشویی	صفحه ۸
خانه‌های ساخته‌شده برای زلزله‌زدگان قوطی کبریتی است	صفحه ۸
پرونده هسته‌ای؛ ۳ مرحله، ۲ رویکرد	صفحه ۱۰

قصه

نگاهی به کتاب «علم و عقلانیت نزد پل فایراند»

علم در مقام ایدئولوژی

شاید بتوان مهم‌ترین مساله فلسفه علم را ارزیابی میان نظریه‌ها و شیوه‌های تمییز علم از غیر علم دانست. پوزیتیویست‌ها و ابطال‌گرایان بر این باور بودند که واحد مشخصی برای سنجش و ارزیابی توانایی‌های نسبی نظریه‌های علمی وجود دارد. پوزیتیویست‌ها معیار تحقق پذیروی یا میزان تایید استقرایی را که یک نظریه از یافته‌های پذیرفته‌شده به دست می‌آورد، به‌منزله معیار کلی خود بیامی می‌کردند. در حالی که در نظر ابطال‌گرایان معیار میزان ابطال پذیروی، نظریه‌های ابطال نشده بود. ویژگی و وجه‌تمییز چنین معیارهایی خلصت غیرتاریخی اینهاست. بنابر چنین رویکردی دانشمندان به دلیل رفتار عقلانی‌شان نظریه‌ای را که با معیار کلی مطابقت داشته باشد می‌پذیرند و آن را که با معیار کلی سازگار نباشد کنار می‌گذارند. در نظر آنها تمییز میان علم و غیرعلم کاری سهیل و روشن است. چرا که فقط نظریه‌هایی را علمی تلقی می‌کنند که بتوان آنها را بر اساس معیار کلی ارزیابی کرد. به باور آنها چنین فرآیندی عقلانی تلقی می‌شود و می‌تواند ما را به واقعیت برساند.

«عقلانیت علم» را فیلسوفانی همچون توماس کوهن و پل فایراند در نیمه دوم قرن بیستم نقد کردند. این کار با کتاب مهم «ساختار انقلاب علمی» کوهن در سال ۱۹۶۲ آغاز شد و با آثار فایراند و به‌ویژه کتاب «علیه معاصر از یکی از جنجال‌برانگیزترین فلسفه‌ها درباره «عقلانیت» و به‌ویژه «عقلانیت علم» می‌بازند. فایراند بر این باور است که عصر روشنگری با فلسوفان علمی است که دیدگاه‌های توصیفی و تاریخی را بر دیدگاه‌های تجویزی و روش‌جویانه ترجیح داده‌اند. فایراند در ارایه نظراتش به مسایل

علم و عقلانیت
<i>نزد پل فایراند</i>
غلامحسین مقدم‌جیدری
ناشر: نی
تویب چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۹۰۰۰ تومان

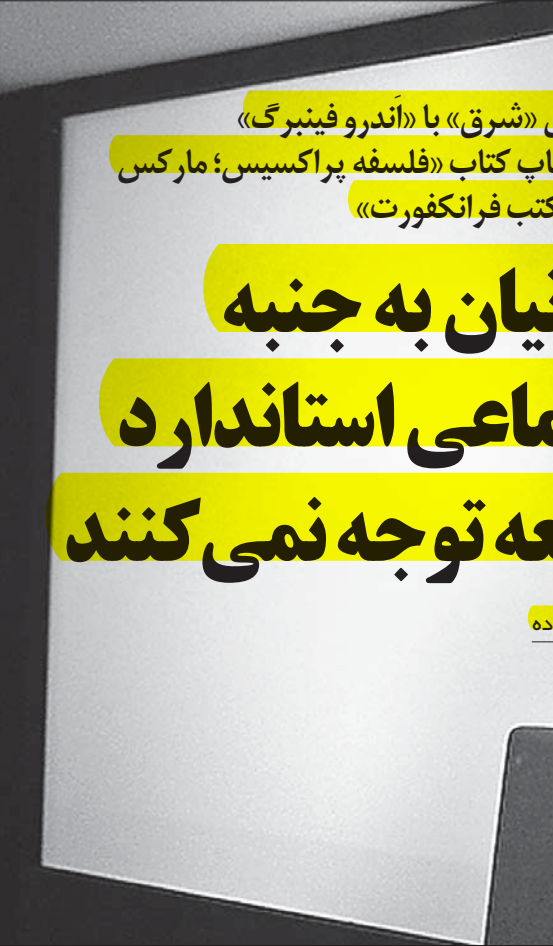
جلد کتاب علم و عقلانیت

اجتماعی نیز پرداخته است. او علم را یکی از ایدئولوژی‌های حاکم بر جوامع امروزی می‌شناسد و نوعی انحصار برای آن قایل است و بر این باور است که باید از جامعه و اعضای آن در برابر همه ایدئولوژی‌ها و از جمله علم دفاع کرد. به‌زعم او علم در شکل جدیدش نقش‌های مهمی را در قرون اخیر پذیرفته و نوعی سلطه فقری جامع بر ذهن جوامع فعلی اعمال می‌کند. در نظر فایراند به اشتباه همه‌جا حق با علم است و هر مقابله‌ای با علم محکوم به شکست است و خلاصه علم خودش به اندازه همان ایدئولوژی‌هایی که روزگاری با آن‌ها مبارزه می‌کرد، اکنون سرکوبگر شده است. ممکن است در نگاه اول چنین توصیفی تند و غیرمنصفانه به نظر آید، اما فایراند تاکید دارد که از این بیان به‌دنبال انکار نقش و ارزش علم نیست بلکه مشکل او اثر مخرب فرهنگی است که زیر پرچم علم در جامعه ظاهر شده و بر اثر آن عرصه بر بسیاری مقولات دیگر فرهنگی محدود شده است. او خود را ضدمعلم نمی‌داند، چرا که به باور او علم یکی از مهم‌ترین اختراعات ذهن بشر است، درواقع فایراند برضد ایدئولوژی‌هایی است که از نام علم برای کشتن فرهنگ استفاده می‌کنند. فایراند با پژوهش‌های فلسفی و تاریخی خود سعی می‌کند نشان دهد که نه‌تنها علم مثال اعلاي عقلانیت نیست، بلکه عقلانیت خود سنتی در میان سنت‌های دیگر است نه برتر از آنها. کتاب «علم و عقلانیت نزد پل فایراند» می‌کوشد با بازسازی آرای فایراند درباره عقلانیت علم و بررسی پیامدها و پارادوکس‌های آن، از بدفهمی فلسفه و اجتناب کند، همان چیزی که فلسفه فایراند همواره با آن مواجه بوده است.

نگارنده در فصل اول با عنوان «عقلانیت علم» در تلاش است تا مروری بر برخی از نظریه‌های عقلانیت در علم داشته باشد. هرچند در این فصل نظریات گوناگون عقلانیت مطرح نشده و به عقلانیت مورن‌نظر فایراند از منظر پوزیتیویست‌ها، ابطال‌گرایی پوپری، برنامه‌های لاکاوتوش و مقولات عقلانیت علم اشاره شده است. در فصل دوم نقدهای عقلانیت علم، تحت سه سئواله نقد مشاهدات و داده‌های حسی، نقد سازگاری و منطقی‌بودن و نقد روش نقدهای فایراند بر عقلانیت بازخوانی شده است. نویسنده در فصل سوم با عنوان «پیامدهای نقد عقلانیت»، ابتدا به بررسی وضعیت علم در جهان معاصر می‌پردازد و نشان می‌دهد که علم در جهان ما به یک اسطوره بدل شده؛ اسطوره‌ای که تمام جوانب زندگی ما را در بر گرفته است. سپس در ادامه پیامدهای نقد عقلانیت همچون مناقشه‌عینیت، نسبی‌گرایی سنت‌ها و جامعه آزاد بررسی شده است و نهایتاً نگارنده در فصل آخر با عنوان «پارادوکس‌های نقد عقلانیت»، پارادوکس‌های موجود در بحث‌ها و استدلال‌های فایراند را در سه بخش پارادوکس روش، پارادوکس عقلانیت و پارادوکس نسبی‌گرایی شرح‌بسط داده است.

تصحیح و توضیح

روز یکشنبه در گزارش «بحران علوم‌انسانی» که واکنشی به پیشنهاد حذف رشته فلسفه از مقطع کارشناسی بود، نامه جمعی از اعضای هیات‌علمی رشته فلسفه به اشتباه نامه جمعی از اعضای هیات‌علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران ذکر شده بود که به این وسیله تصحیح‌می‌شود.



گفت‌وگوی «شرق» با «آندرو فینبرگ»

به بهانه چاپ کتاب «فلسفه پراکسیس؛ مارکس لوکاچ و مکتب فرانکفورت»

ایرانیان به جنبه

اجتماعی استاندارد

توسعه توجه نمی‌کنند

جلال نیهانی‌زاده

آ رسطو چه نقشی در شکل‌گیری فلسفه تکنولوژی دارد؟

سخنان «هایدگر» درباره ارسطو، حدی از فهم یونانی از ساخت چیزها نشان می‌دهد که با متافیزیک ارسطو، شکل گرفته است. تخته یونانی قواعد فنی ترکیب‌شده با یک درک از محدودیت‌ها و اهدافی است که در یک جهان‌بینی غایت‌نگارانه منحصربه‌فرد نتیجه شده است. از نقطه‌نظر «هایدگر» می‌توان گفت ارسطو «اولین فیلسوف واقعی تکنولوژی بود. ارسطو، ذات هستی را از نقطه‌نظر هر فعالیت مصنوعی به‌عنوان ترکیبی از ماده و شکل در تطبیق یا بتانسیل‌های ماده و محدودیت‌ها و اهداف تحمیل‌شده به وسیله شکل توضیح داده است.

آ در چندین سخنرانی از تناقض‌نمای تکنولوژی نام برده‌اید. وجود این تناقض‌نماها چه پیامدهایی در فهم ما از تکنولوژی دارد؟

نگته اصلی ۱۰ تناقض‌نمای تکنولوژی برای کمک به مردم در جهت کنار گذاشتن ابزارگرایی مشترک در فهم از تکنولوژی به‌عنوان ابزاری خنثی است. من می‌خواهم مردم بفهمند که تکنولوژی‌ها به سیستم متکی‌اند و سیستم‌ها خنثی نیستند.اما با خود ارزش‌های به‌خصوص و درک مشخص از شیوه زندگی تحمیل می‌کنند. ما باید نگاه‌هایمان را به یک فرآیند عمومی از انتخاب در مورد این سیستم‌ها، برای زندگی بهتر، توزیع کنیم؛ نه‌فقط به صورت مجهول صبر کنیم تا تحول فناورانه جدید به وسیله شرکت‌ها و حکومت‌ها به صورت کورکورانه با پیروی از مدل‌های استاندارد بر ما تحمیل شود.

آ شما بارها از لزوم تغییر طراحی‌های تکنولوژیک موجود نوشته‌اید. چه پیشنهادهایی برای تحول و نوآوری در طراحی‌های تکنولوژیک دارید؟

اقتصادهای مدرن سرمایه‌داری حول فروش کالاها، مصرفی تنظیم شده‌اند. به صورت مفرضانه تولیدکردن کالاهایی که بیشتر به فروش می‌رسند مانند اتومبیل

تجارت «ارگو» در حوزه کشاورزی سودآور است اما چه اتفاقی برای میلیون‌ها

کشاورزی که از محل خود به خاطر واردات ارزان جابه‌جا می‌شوند، می‌افتد؟ بنابراین توصیه من این خواهد بود که توقف کنید و به خود بیندیشید؛ ادبیات انتقادی را از غرب بخوانید و از مردمی که با اثرات مشابه طرح‌های بزرگ مواجه بودند، مشاوره و کمک بگیرید.اما هیچ کدام اینها پولداران را پولدار نمی‌کند. بنابراین من به تغییرات در این عرصه خوشبین نیستم.

آ استاسلاف فلسفه پراکسیس؛ مارکس، لوکاچ و مکتب فرانکفورت، به نویسندگی شما، به چاپ رسیده است. مهم‌ترین مسائله‌ای که در این کتاب بیان کرده‌اید چیست؟

آندرو فینبرگ، استاد فلسفه تکنولوژی در کانادا و فرانسه است. فینبرگ، مدت زیادی از تحصیلات و تدریس خود را در دانشگاه‌های آمریکا انجام داد. او در سنت پراگماستی آمریکایی رشد کرد اما در مقاطع زمانی مختلف در دانشگاه‌های پاریس نیز به تحصیل پرداخت و نزد «مارکوزه» از پایان‌نامه خود دفاع کرد؛ بنابراین او از مکتب انتقادی، متأثر بود. وی ارایه‌دهنده نظریه انتقادی تکنولوژی است. فینبرگ، نویسنده کتاب‌های متعددی درباره فلسفه معاصر است؛ کتاب «مارکوزه: نظریه انتقادی و وعده آرمان شهر» در سال ۱۹۸۷میلادی، کتاب «هایدگر و مارکوزه: فاجعه و رستاخیز تاریخ» در سال ۲۰۰۵میلادی و کتاب «ضرورت مارکوزه: نوشته‌های برگزیده از هربرت مارکوزه فیلسوف و منتقد اجتماعی» در سال ۲۰۰۷میلادی، تنها سه‌نمونه از کتب شناخته‌شده او هستند. گفت‌وگوی حاضر به بهانه چاپ کتاب اخیر او با عنوان «فلسفه پراکسیس؛ مارکس، لوکاچ و مکتب فرانکفورت»، در تیرماه ۱۳۹۲ با وی صورت گرفته و تلاش شده پرسش‌هایی پیرامون دغدغه بسیاری از علاقه‌مندان به مطالعات تکنولوژی در ایران مطرح شود.

آ منظور شما از مطالعات فلسفی تکنولوژی چیست؟

یعنی فلسفه منفعت خود را به تکنولوژی برساند تا جهان اجتماعی فهم شود. خیلی از فیلسوفان از مدرنیته بدون ذکر تکنولوژی سخن می‌گویند. ما این حال مدرنیته بدون تکنولوژی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این یک سقوط جدی است که فلسفه امروز را تباه می‌کند. برای نمونه کارهای راز و هابرماس فلسفه باید با استفاده از راه‌هایی که «مدرنیته» بنیان گذاشت پایه تکنولوژی و بازتاب رویکردهای تکنولوژی را در هر فضایی روشن کند.

آ برخی از منتقدان رویکرد شما در فلسفه تکنولوژی را، بیشتر به عنوان یک فیلسوف سیاسی می‌دانند تا فیلسوف تکنولوژی. نظر تان در این باره چیست؟

فلسفه تکنولوژی یک مرز یا سنت مشخص ندارد، مثل فیزیک و ادبیات فرانسه نیست. هر شخصی می‌تواند بنا بر هر صورتی تعریف کند که دوست دارد. از دیگران متمایز باشد و دلخواهی‌ها و دغدغه‌های خودش را تقویت کند. این یک ایراد منطک است. **آ** از نظر شما تفاوت اصلی دیدگاه «هایدگر» و «مارکوزه» در نقد تکنولوژی چیست؟ این، پرسش وسیعی است که من یک کتاب درباره آن نوشتم. بنابراین در یک پاسخ کوتاه که همیشه کوتاه خواهد ماند، می‌گویم. اگر بخواهم به‌طور خلاصه بگویم تفاوت اصلی این است که «هایدگر» با تکنولوژی از نقطه‌نظر هستی‌شناسانه مواجه می‌شد. در حالی که «مارکوزه» آن را یک پدیده اجتماعی می‌دید.

امروزه صاحب‌نظران تاریخ علم بر این باورند که روند رشد علم از آغاز پیدایش آن تا سال ۱۹۷۵میلادی یک واحد پیشرفت داشته است و از سال ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰، دوبرابر شده که این خود جهشی عظیم محسوب می‌شود و از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ دوبرابر قبل یعنی چهاربرابر شده است و از سال ۲۰۰۷ به بعد هر هفت‌سال یکبار با روندی تصاعدی، دوبرابر قبل می‌شود؛ یعنی در سال ۲۰۱۴ هشت‌برابر شده و در سال ۲۰۲۱ پیشرفت ۱۶برابری علم را تجربه می‌کنیم و… در واقع انسان معاصر تاکنون در کمتر از چهار دهه با پیشرفت هشت‌برابری علم مواجه شده است. حتی ممکن است بسیاری از ما پیشرفت چندده‌برابری آن را در طول حیات خویش تجربه کنیم. رشد تصاعدی کنترل‌ناپذیر دانش علمی این نگرانی را برمی‌انگیزد که همانند یک جلوربی سر حرکت کند ولی آیا مغز انسان به‌الحاظ فیزیولوژیک قابلیت تطبیق با این سرعت رشد را دارد یا مستلزم زمانی بس طولانی در جهت همسان‌سازی است؟

اسلایو ژیک، فیلسوف پرآوازه اسلونیایی می‌گوید: «ما به‌طور فزاینده و شتابناکی با چیزهای زیادی آشنا می‌شویم.پای آنکه بدانیم با آنها چه کنیم» و در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ما به قدر کافی نمی‌دانیم یا برعکس بیش از حد می‌دانیم؟ آیا ممکن است آنچه ما را تاوان از کنش می‌کند نه این واقعیت که «ما به قدر کافی نمی‌دانیم» بلکه برعکس، این واقعیت باشد که ما بیش از حد می‌دانیم و نمی‌دانیم یا انبوه دانش ناسازگار و متناقض چه کنیم و چگونه آن را تحت فرمان یک دال اعظم درآوریم؟

اساس قرن ۱۹ با انقلاب صنعتی سودای فتح جهان را داشت و با حالتی ایستاده، یک دست به کمر و دست دیگر به پیشانی، یاد به غیبت انداخت و افق پیشرفت را به تماشا نشست. در قرن بیستم در مواجهه با دوجنگ جهانی غافلگیر شد، به زانو درآمده و حالتی نشسته به خود گرفت و اکنون قرن بیست‌ویکم است که او را طاقیان پخش زمین کرده و حالتی خوابیده به خود گرفته که مبین انفعال تام است. ولی شاید حقیقت بازگونه این باشد و به تعبیر دلوزی «ما در یکپارچگی یا در آن جمع اشداد معروف هگلی فرونی‌عظیم و متنقل نیستیم؛ اما فعال هستیم، اما برای هیچ» مارشل

نمی‌تواند باهم وجود داشته باشند. جایی که مواجهه شروع می‌شود برای مثال در دیار تمان‌های فلسفه در آمریکااست که به‌منظر می‌رسد بیشتر ناشی از غیرانعطاف‌پذیربودن نامنصفانه خیلی از فیلسوفان تحلیلی در برابر فلسفه فارم‌ای است. اما من چنین مشکلی را هنوز در فلسفه تکنولوژی ندیدم.

آ چه پیشنهاداتی برای توسعه تکنولوژی در جوامعی نظیر جامعه ایران دارید؟

به‌منظر می‌رسد ایران مانند دیگر کشورهای در حال توسعه، توصیه‌های توسعه فناورانه را از مراجع اشتباهی می‌گیرد؛ شرکت‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی و نهادهای و موسسات رسمی مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل متحد، که نوعی توسعه را توصیه می‌کنند که حتی با رشد ناخالص ملی بالا، بیشتر، مردم را به ورطه سقوط می‌کشاند. مشکل اینجاست که به جنبه اجتماعی استانداردهای توسعه توجه نمی‌شود. به‌عنوان نمونه اتومبیل یک نمونه خوب است. در حالی که کشورهای غربی نشان می‌دهند مشکلات عدیده آشکاری با تکیه‌کردن بر اتومبیل دارند. کشورهای در حال توسعه به تمام معنا از حمل‌ونقل شهری غربی تبعیت کرده‌اند. نتیجه ترافیک‌های سنگین طولانی و مشکلات سلامت و اتلاف زمان و انرژی و است. تمام این موضوعات از انتقاداتی که خیلی وقت پیش به مدل خودکار توسعه تکنولوژی صورت گرفته بود، فیهنیده شده‌اما ظاهراً هیچ‌کس در چین، برزیل یا ایران آنقدر دلسوز نیست تا ادبیات انتقادی است که در وضعیت مشابه قرار گرفته‌اند. محاسبه‌شده رسمی توجه می‌کنند که یک اشتباه بزرگ است. به جای استفاده از منابع عظیم اتلاف‌شده به وسیله اتومبیل برای توسعه جدید و بهتر کردن انواع سالمتهای حمل‌ونقل انبوه هرچه می‌توانند در خودروها سرمایه‌گذاری می‌کنند و بقیه فعالیت‌ها را در شکلی بد حفظ کرده‌اند. مساله دیگر مثل انرژی هسته‌ای و راهبردهای توسعه کشاورزی استاندارد است که در وضعیت مشابه قرار گرفته‌اند. تجارت «ارگو» در حوزه کشاورزی سودآور است اما چه اتفاقی برای میلیون‌ها کشاورزی که از محل خود به خاطر واردات ارزان جابه‌جا می‌شوند، می‌افتد؟ بنابراین توصیه من این خواهد بود که توقف کنید و به خود بیندیشید؛ ادبیات انتقادی را از غرب بخوانید و از مردمی که با اثرات مشابه طرح‌های بزرگ مواجه بودند، مشاوره و کمک بگیرید.اما هیچ کدام اینها پولداران را پولدار نمی‌کند. بنابراین من به تغییرات در این عرصه خوشبین نیستم.

آ استاسلاف فلسفه پراکسیس؛ مارکس، لوکاچ و مکتب فرانکفورت، به نویسندگی شما، به چاپ رسیده است. مهم‌ترین مسائله‌ای که در این کتاب بیان کرده‌اید چیست؟

این فیلسوفان مارکسیست باور داشتند که مدرنیته در تحمیل تمامی شکل‌های عقلانی در اجتماع، منحصربه‌فرد بود. باربار، تکنولوژی و بوروکراسی نمونه‌های آن شکل‌های عقلانی‌اند. آنها تلاش کردند تا درک کنند چگونه جوامع مدرن، عقلانی شدند و هنوز در حل مشکلات پایای (به‌معنای نمونه‌ناپرابری و استئمال بین‌المللی دانش محور، علیه کارگران) عاجزند.اما آنها همچنین هر تلاشی برای بازگشت به شکل قبل جامعه را بر اساس شرایط دین یا نظام فئودالی رد کردند. بنابراین آنها نسبت به آنچه آوونو آن را یک نقد عقلانی استاندارد می‌نامد وظیفه‌ای سنگین داشتند. در این کتاب من توضیح می‌دهم چگونه این انتقاد از مارکس اولیه تا مکتب فرانکفورت توسعه یافت.

آ در حال حاضر مشغول چه پژوهشی هستید؟

اکنون من به صورت کلی روی «اینترنت» کار می‌کنم و برای فهم مشکلاتش در توزیع مومکراسی در تلاش هستم.

برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: **http://www.sfu.ca/~andrew**

«آیا ما به قدر کافی نمی‌دانیم؟» یا «بیش از حد می‌دانیم؟»

اقبال فریادیان

مک‌لوهان منتقد برجسته کلدادیی از وجود تاریخی و بی‌دریی سه‌کهکشان در افق زندگی و دنیایی آدمی یاد می‌کند. نخستین را «کهکشان شفاهی» می‌خواند که از آغاز پیدایی انسان هوشمند بر کره زمین تا سال ۱۳۴۶میلادی ادامه یافت. در این کهکشان آدمیان با یکدیگر ارتباطی حضوری و رودرو داشتند که به ارتباط زنده زبانی و گفتاری منجر می‌شد. دومین را «کهکشان گوتنبرگ» خوانده است؛ کهکشان چاپ و کتاب. این کهکشان تا زمانی که رسانه‌های ارتباطی جدید پدید آمدند، ادامه یافت و مک‌لوهان به‌عنوان استعاری اختراع تلگراف و تلفن را پایان آن می‌داند. ارتباط در دوره دوم اساساً استوار به کتابت بود و شکل حضوری و زنده مندام، بیشتر نقش حاشیاهی می‌یافت. «کهکشان سوم» با ابداع رسانه‌های همگانی جدید و خاصه با انقلاب الکترونیک و انفورماتیک آغاز شده است. ارتباط در این دوران مدام بیشتر به رسله‌های جدید وابسته شده است: از روزنامه و رادیو و تلویزیون و فیلم و اینترنت گرفته تا بانک‌های اطلاعاتی و ماهواره‌های خبری و روبات‌ها و کامپیوترهایی که توانایی تبدیل نظام‌های متفاوت نشانه‌ای را به یکدیگر دارند و متمم آن جهان‌بینی انسان به حد وصف‌ناپذیری تعالی و وسعت یافته است.

اساس دنیایی و ارتباط در کهکشان نخست، شنیداری در کهکشان دوم، خوانندی و در کهکشان سوم، «شنیداری-دیداری خوانندی» یا «شنیداری-دیداری استوار» دانش برآمده از خواندن» است. از یکسو ادراک معنایی آدمی در هر کهکشان به ابزارهای ارتباطی او وابسته‌اند و از سوی دیگر با توجه به اینکه در کهکشان سوم خصوصاً، با تعدد و پیچیدگی ابزارهای ارتباطی ماوجهیم به نظم می‌رسد این تعدد و پیچیدگی، خود به نوعی به تشتت معنا و در نهایت به سردرگمی و ازخودبیگانگی هر چه بیشتر انسان معاصر دامن زده است. حال با در نظرآوردن این گزاره: «علمی علم، ما با همه سردرگری و آزادی‌اش از عواطف، هنوز زیر آفسون زبان قرار دارد، که فیلسوفان بسیاری به آن معتقدند، این پرسش مطرح می‌شود که در کهکشان سومی که ما برآمده از آنیم و با تمام قوا کاتال‌های دریاقت ما از جهان پیرامون‌مان را تحت‌الشعاع فرامی‌دهد و به تعریف آدمی از خود، یعنی به ادراک هر کس از جایگاه خویش در نظم هستی، شکل

شاکردی یک ریاضیدان

آندره ویل

ترجمه: مه‌ران اخباریفر

ناشر: نی

تویب چاپ: ۱۳۹۳

قیمت: ۱۴۰۰ تومان

جلد کتاب آندره ویل ریاضیدان یک شاکردی یک ریاضیدان